

هجدهمین سالگرد قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ فرامی‌رسد

امسال نیز به تهران خواهیم رفت تا در سالروز قتل پدرمادرم، داریوش و پروانه فروهر، یادشان را در خانه و قتلگاه آنان گرامی دارم. در آستانه‌ی این سفر شما را به یادآوری، به تلاش برای روشنگری و دادخواهی این جنایت‌ها، و به گرامی‌داشت یاد قربانیان، پروانه فروهر، داریوش فروهر، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، مجید شریف، پیروز دوانی، حمید حاجزاده و فرزند خردسالش کارون فرامی‌خوانم.

از سال‌ها پیش از آن پاییز شوم ۷۷ دگراندیشان ایرانی، در درون و بیرون کشور، قربانی قتل‌های سیاسی شده‌اند؛ فرآیند مخوفی که از سوی ساختار قدرت در ایران به قصد سرکوب ظرفیت‌های دگراندیشی و کانون‌های اعتراض در جامعه به اجرا درآمد، جان شریف آدمی و عزم انسانی او را برای دستیابی به آزادی و عدالت در تله‌ی خشونت و وحشت گرفتار کرد، و رد خونینی از بیداد بر تاریخ سرزمین ما کشید.

قتل‌های سیاسی آذر ۷۷ اما نقطه‌ی عطفی در این روند رقم زد؛ زیر فشار اعتراض گسترده‌ی افکار عمومی، به طور رسمی از سوی نهادهای حاکم در ایران اعتراف شد که مأموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی مسئول طرح‌ریزی و اجرای این جنایت‌ها بوده‌اند. این اعتراف هولناک، نه تنها به انزجار عمومی دامن زد، که در ابتدا موجی از امید نیز برانگیخت که با دادرسی عادلانه‌ی این قتل‌ها ابعاد خشونت سازمان‌یافته‌ی نهادهای حکومتی بر ضد دگراندیشان افشا، دستوردهندگان و مأموران اجرای این جنایت‌ها و ادار به پاسخگویی، و نهادهای امنیتی ملزم به حقوق فردی و اجتماعی دگراندیشان خواهند شد. اما عملکرد دستگاه قضایی جمهوری اسلامی در پیگیری قتل‌ها، که نمایشی رسوا از جوسازی‌ها و خلافتکاری‌های حقوقی بود، خط بطلان بر این امید کشید. این روند ناحق تا آنجا پیش رفت که به سرکوب آنان که برای روشنگری و دادخواهی تلاش می‌کردند، رسید. و پس از گذشت زمان کوتاهی حتی گرامی‌داشت قربانیان ممنوع شد.

اکنون هجده سال می‌گذرد، سال‌های یادآوری و پافشاری بر لزوم یک دادرسی عادلانه، سال‌های ایستادگی بر حق بزرگداشت قربانیان، سال‌های شکل‌گیری حرکتی دادخواهانه.

اگرچه تلاش من برای همراهی با این حرکت و پیشبرد آن همواره با تهدیدها و دشواری‌های تحمیلی روبرو بوده اما در این یک سال و نیم گذشته تجاوزها ابعاد گسترده‌تری از محیط زندگی و کار من را هدف گرفته‌اند.

در سال گذشته دو بار دستبرد و آسیب به خانه‌ی پدرومادرم زده شده است، به مکانی که در حافظه‌ی جمعی نمادی از یادآوری و ایستادگی و برای من مکان پیوند با عزیزان جان‌باخته‌ام است، با یادها و یادگارهای بیشمار آنان، اشیاء و مکان با تاریخ صاحبان پیوند عمیقی خورده‌اند. اشیاء را که از پیکره‌ی مکان بکنند این تاریخ انسان است که از دست می‌رود تا جایش را فراموشی بگیرد.

اعمال ممنوعیت شغلی به من در ایران نیز در طی این مدت بالا گرفت تا سرانجام که در بهار امسال تهاجم چنان ابعادی یافت که تصورش را هم نمی‌کردم. موجی از تهدید و توهین و ناسزا به راه انداختند، به ناحق اتهام «توهین به مقدسات» زدند، تا نه تنها تصویر معوجی از من باز نمایند و تعهد اجتماعی مرا زیر سؤال ببرند، که بر انزوا و ممنوعیت‌های تحمیلی بر من نیز بیش از پیش دامن بزنند.

و سپس چند هفته‌ی پیش احضارنامه‌ای از شعبه‌ی دوم بازپرسی دادسرای ناحیه ۳۳ شهید مقدس (اوین) به خانه‌ی پدرومادرم در تهران فرستادند تا برای «اخذ توضیح در مورد اتهامات مندرج در پرونده» به این نهاد مراجعه کنم. چرایی و چیستی «اتهامات» پیرو روال غریب این دستگاه بر احضارشونده مخفی می‌ماند تا روز مراجعه، که حالا موکول به دوم آذرماه شده است.

اگرچه نمی‌توانم درباره‌ی پرونده‌ای که چند و چون آن برایم نامعلوم است داوری کنم اما، به استناد آنچه در این سال‌های تلاش برای دادخواهی از سر گذرانده‌ام، میدانم که این فشارها تنها برای خاموش کردن آن شعله‌ی کوچکی ست که در خانه و قتلگاه فروهرها همچنان روشن مانده است، برای تحمیل سکوت و فراموشی ست به حافظه‌ی جمعی، برای وادار کردن ما دادخواهان به پا پس کشیدن و تسلیم در برابر تهدیدها و تحمیل‌های بی‌وقفه، برای جان‌داختن روایت حکومتی از سرکوب و قتل دگراندیشان، و برای تحمیل فراموشی و تحریف به مبارزه‌ی سیاسی و چرایی قتل فروهرها.

تصمیم‌گیری در این برهه برای من تنها شامل سفر پیشرو نبوده، که تعیین‌کننده‌ی امکان من برای سفر به ایران است، به سرزمینی که در

آن بزرگ شده‌ام، خانه‌ی کودکی‌ام آنجاست، مکان زیست و تلاش و قتل پدرمادرم است، آنجا که بستگان و دوستان عزیزم دارم، و خود را همراه و همدل آن مردمانی می‌دانم که با صبوری و پایداری تلاش می‌کنند تا جامعه‌ای آزادتر بسازند.

تصمیم در اینجا همچنین برای من تعیین‌کننده‌ی مسیر دادخواهی قتل پدرمادرم است؛ آیا می‌خواهم همچنان آن خلاء را، که پی‌آمد قتل آنان است، بازنمایی کنم؟ و آیا چشم‌پوشی بر این خلاء ساده نخواهد شد اگر من از مکانی که نماد آن است دور بمانم، و آن خانه و قتلگاه را به متروکگی بسپارم؟ اگر خلاء نادیده بماند یادآوری نیز محو خواهد شد.

به همه‌ی این دلایل به زودی به تهران خواهم رفت و امیدوارم به همدلی و پشتیبانی شما.

یکم آذرماه، سالروز قتل سیاسی داریوش و پروانه فروهر، به زودی فرامی‌رسد. آنان را به یاد آوریم و خواهان دادخواهی جنایت‌های سیاسی در ایران باشیم. و اگر شما در این روز در تهران هستید خانه و قتلگاه فروهرها را تنها نگذارید. اگرچه دادخواهی جنایت‌های سیاسی نیازمند تلاش پیگیری است که نباید تنها به برگزاری سالگردها محدود بماند، اما می‌توان از بار عاطفی و معنایی چنین مناسبت‌هایی مدد جست تا با صیقل حافظه‌ی جمعی و یادآوری مسئولیت مدنی و اخلاقی به گستره و عمقِ همبستگیِ اجتماعی برای پیشبرد دادخواهی افزود.

داد خواهیم این بیداد را!

این متن و نیز گزیده‌ای از متن‌هایی که در گذشته در این رابطه نوشته‌ام در آدرس زیر قابل دسترس هستند

[/http://parastou-forouhar.de/blog](http://parastou-forouhar.de/blog)